

۳- هنر و لازم آن

اساسا هنر شعر و شاعری و آوازخوانی (اینجا شعر را بمسامحه هنر خواندیم و گرنه شعر فن و بتعریف بعض علمای ادب علم است و هنر در مرتبه تالی و قیود و التزامات ذوقی و تفننی آن قرار دارد و صفتی است ثانوی و اضافی و اختصاص بشعر هم ندارد بل که در اکثر صناعات و علوم و حرف و صنایع و فنون مستظرف جاری است) يك قوه شبه ذاتی و قریحه خدا- دادی اضافه بر سایر خلیقات و نفسانیات آدمیان لازم دارد. تا پایه و مایه هنر شاعر و آوازه خوان بوده باشد یعنی یکنفر شاعر باید موهبتی الهی در طبع شعر و یکفرد آوازه خوان حنجره ای صاف و صوتی بلند و پرتحریر بیشتر از حد عادی و غیر از فریاد معمولی داشته و هر دو با همین برتری و اضافه از مادر زاده شده باشند تا بتوان آنانرا شاعر یا آوازه خوان طبیعی نامید و چنین نیست که همه مردم عالم با این دو امتیاز بدنیا آمده باشند و جمیع آنان بتوانند شعر بگویند و آواز بخوانند منتهی این دو دویمه الهی در طبایع مختلف صاحبان آنها در جاتی از بیشی و کمی و شدت و ضعف و کمال و نقص دارد که آنها هم طبیعی و خدادادی است نه تحصیلی و اکتسابی. وقتی می بینیم که حتی تأثر از شعر و موسیقی و کیفیت قبول آنها در بعضی از طبایع هست و در بعض دیگر اصلا نیست و یا در یکی بشدت و در دیگری بضعف وجود دارد دیگر چگونگی ممکن است مؤثر آن یعنی شعر و آواز بدون قریحه شعری مادر زادی و صدای موهبتی خدادادی بوجود آید.

و آنچه هنر، وقتی هنر است و تشخیصی در خود فخر که قید و بندی داشته و با از حد عادی فراتر گذاشته باشد تا افرادی که با قوت طبع و قدرت عمل از عهده انجام آن بر آیند از دیگران مشخص و ممتاز و بدین تشخیص و امتیاز نامداد و سرفراز باشند، و گرنه هر گاه همه این قیود و لوازم را که در واقع یا فصل تمیز هنر از بی هنری، و یا (خاصه) آن است. از دست و پای هنر برداریم و آنها را بدون هیچ قید و شرطی دستیاب همه کس بدانیم دیگر هنر آن چیزی خواهد بود که از همه کس از طفل صغیر گرفته تا شیخ کبیر و حتی دیوانه دست و پا در زنجیر ساخته

۱- فی المثل در صنعت سماور سازی که صنعتی است مشترک بین همه سماور سازان، اگر کسی سماوری بسازد که از حیث زیبایی و ظرافت و سرعت بهره بخشی بر سماورهای دیگر مرجح و محصول رنجی اضافی باشد، هنری بخرج داده است که از دسترس سایر شرکای او خارج و فوق قدرت آنان است.

است و کاری است در حد امور مشترك بين همه مردم و امری عادی و معمولی و پیش پا افتاده بی زحمت تعلم .

فی المثل اگر همین رقص که بظاهر ابتدائی ترین هنر بشری است و از هر کس ساخته است که اندام خود را بچپ و راست حرکت دهد و دست و پایی با ساقترین ضرب بجنبش در آورد، کمال آن هیچ گونه قید و بند و شرط و حدی لازم نداشته باشد، دیگر چه فرقی است بین يك بز و خرس رقصنده (هر چند که این حد حیوانی آنهم محتاج بمدتها تعلیم و تمرین است) با يك بالرین و رزیده و زحمت کشیده ای که ظریفترین و زیباترین رقصها را به بهترین وجهی به تماشا میگذارد و احیاناً خطرناکترین حرکات را به آسانترین صورتی بر روی طناب سیرک بانجام میرساند و بیننده را باعجاب و تحسین و ادوار میسازد، و یا چه فرقی است بین کسی که از گوشه خیابان به صحنه تأثر و سینما آورده و مجبور به تقلید از قهرمان داستان شود با آن آرتیست مدرسه دیده زحمت کشیده ای که تمام دقائق فنی و هنری را طی سالها مرارت و خون جگر بدست آورده و برای همین کار از بین صدها نفر هنرمند و رزیده انتخاب گردیده است تا مثلاً از عهده نقش (هاملت) بر آید.

آیا ممکن است از یک نفر که اصلاً نمیداند موسیقی چیست و مشق نواختن نکرده فقط بدلیل اینکه دودست سالم دارد و یا کسی که تنها میتواند فریادی بلند بکشد، توقع داشت که ویولون بدست بگیرد و شمارا غرق عوالم ملکوتی موسیقی کند یا آوازی سردهد و لطائف هنر آواز را برای شما باز گو کند.

حالا باید دید که آیا هنر شعر گفتن کمتر از این هنرها است و میشود بدون هیچ لطیفه غیبی و هیچ قید و شرط و کار و ممارست، شعر گفت و تنها باشکستن قوانین و با بقول حضرات سنت شکن از عهده انجام این امر بر آید؟ کدام علم و فن و هنر و صناعت یا حتی سنت و بدعت و روش و طریقتی است که بدون هیچ قاعده و قانون و لازم و شرطی وجود داشته و قابل عمل باشد تا شعر را هم یکی از آنها بدانیم و بگوییم که همینطور خلق الساعه و خود بخود از فکر و ذهن و زبان و قلم هر کسی از خلق الله جاری میشود؟!

اگر بگوییم که (باین شوری هم نیست) پس ناچار باید قبول کنیم که **هنر یعنی قید و قید میزبان و محاکم هنر مند**. و نیز هر چه قید و شرط هنر بیشتر و دسترسی بدان سختتر و مشکلتر، بهمان نسبت امتیاز هنر واقعی بیشتر و نمایان تر و هنرمندی که بتواند از عقبات و پیچ و خم قیود و شرائط مشکل، آسان تر بگذرد، از میان سایر اقران و امثال خود مشخص تر و سرفراز تر است. اگر غیر از این باشد همه این مابه الامتیازها از میان برداشته شود (چنان که برداشتند و شد) جمیع مردم دارای جمیع هنرها خواهند بود و نیز همه آنان در عرض یکدیگر و باهم مساوی و برابر و آنگاه دیگر کسی باقی نخواهد ماند که مستمع و تحویل گیرنده اینهمه هنر و هنرمند باشد و باید بروند و شنونده از کوره مریخ بیاورند و یا با عالمی از

سر بیاید ساخت و ز نو آدمی».

اینهمه قیود و التزامات مشکل و دست و پاگیر در هنر بخصوص در فن شعر و آهنگه امتحان شعرا به بدبیه گویی و ارتجال و التزامات شبه ممتنع، چنین نبود که خدای نخواستہ محمول بر بی عقلی و نادانی اجداد ارجمندها باشد، بلکه برای همین بود که میزان هنر و کمال و ملکه قدرت و ایجاد در طبع شاعر معلوم و مشخص گردد و همان قوت و قدرت ما به امتیاز بهترین و قوی ترین شاعر از سایر شرکای ضعیف و کم قدرت او در فن باشد و نیز «تا گریزد هر که بیرونی بود».

و آن شاعر کی که نه کمالی بالقوه دارد و نه در طی سالها دعوی و مزخرف گویی، قدم از اولین پایه و مایه شاعری فراتر گذاشته و با اینحال دست از هنر ناقص خود بر نمیدارد و پی کار دیگری نمیرود، لامحاله از حیث مقام و منزلت فرود یک شاعر فحل و پر قدرت و زحمت کشیده و کمال یافته قرار گرفته و عامه مردم به تبعیت از خاصه او را در همان حد و مقامی که شایسته ضعف اوست شناخته باشند، باز هم اگر غیر از این باشد، دیگر چگونه ترجیح و تفضیل فردی از افراد بر دیگری امکان پذیر خواهد بود و به چه دلیل سعدی بر امامی هروی و منوچهری بر غضائری رازی ترجیح خواهد شد.

اینجا لازم است این مطلب را اضافه کنم که شعر هم باید مانند هر ماهیت دیگری در مقام تعریف و شناسائی محدود بحد و رسم منطقی خود باشد تا بتواند جامع جمیع افراد آن مقوله در یک حد و مانع تمام افراد مقوله دیگر از گفته هایی که مشابه اوست مانند کلام عادی و نثر و سجعها و امثالها بوده باشد تا میزانی واحد پیدا کند و مثل امروز هر ترکیب نامفهوم و بی وزن و بی قافیه و بی معنی، بصری اینک (امپرسیون فلان عامی گنگ است) شعر به حساب نیاید.

اگر این میزانها و ترازوهای عقلی و منطقی و سنجشها و معیارهای اجتماعی و قومی که محصول سالها بکار افتادن عقل و نقل و تدبیر و تجربه صدها نفر از صاحبان عقول برتر است نام سنت نمیگرفت و سنت هم به طرفه العینی بدست جهال شکسته نمیشد. امروز شعر و هنر نیز مانند هر علم و صنعت دیگر برای خود تعریفی واحد و مشخص و وحد و مرزی معلوم و معین می داشت (گرچه هنوز هم نزد اهلس دارد) و اینطور ملعبه سلیمهها و اینقدر در مظنه تعریفات مغشوش (من عندی و من در آوردی) از سوی دماغهای علیل یا بچه گانه و کلیل واقع نمیشد و بعدد انفس، بلکه الناس عامه مردم، شناختهای گونه گون و متناقض از حد بیرون پیدا نمیکرد، تا آنجا که اکنون هر عامی هیچ ندانی هم بگوید که شعر، باعتقاد من آنست که چنین و دیگری فریاد بردارد که خیر شعر باعتقاد من آنست که چنان باشد، و مقدمه داوین معاصران خودمان پر باشد از تعریفات عجیب و غریب شعر، بدون آنکه دوست و همزبان خودشان هم آنرا

تصدیق و تأیید کند. و از پیش خود تعریف مهمل دیگری جعل نکنند چندانکه پنداری در امری فردی یا سلیقه‌ای تفریحی و تفتنی سخن می‌گویند و مذاق و مشرب خود را در مورد پسندیدن یا نپسندیدن خورش قرمه‌سبزی و زعفران پلو ملاک قرار میدهند.

بعینه مانند عقاید بسیاری از ایشان در باب احکام و تکالیف دسته‌بندی یافته و تهذیب‌شده دین و مذهب که هر طبقه‌ای از طبقات اجتماع، بل که هر فردی از افراد مردم، هم در اصول اعتقادات و هم در فروع احکام و عبادات دینی علی‌حده و مذهبی جداگانه دارد. و مدام می‌گوید: بعقیده من دستور نماز برای فلان فائده و تکلیف روزه برای بهمان استفاده است! بطوریکه اگر دقت کنیم می‌بینیم که تحت یک کلی از دین اسلام و یک جماعت از مذهب جعفری، دین و مذهب بازاری غیر از دین و مذهب اداری و حرام این غیر از حلال آن است و ایمان و اعتقاد سپاهی و رای ایمان و اعتقاد خانقاهی و حلال و حرامشان نیز سوای حلال و حرام بازاری و اداری است آنقدر که حتی بقدر یک ملای مجتهد درس خوانده و دارای قوه استنباط نیز که در آراء و فتاوی‌ای خود بحکم مراعات اصل احتیاط با کمال دقت و مراقبت در فروعی از فروع و مسأله‌ای از مسائل می‌گوید و می‌نویسد که (احوط) آنست که چنین عمل کنید. جنبه احتیاط را مراعات نمی‌کنند و در دین جهل از صحیح و غلط و حلال و حرام خود را مجاز میدانند که همینطور (گتره‌ای) در اصول و فروع اظهار لجه‌ای بعلم و اطلاع کنند و جمیع مسائل علمی و اکتسابی را که فهم موضوع و ملکه حکم و نظر. در هر یک از کوچکترین فرع آنها محتاج سالها درس خواندن و استاد دیدن و رنج تمرین و ممارست کشیدن است، نازل منزله فهم اندک و سواد اندک‌تر و عقل ناقص و اطلاع ناقص‌تر خویش بشمارند. بی‌جهت آقایان پزشکان و مهندسان ساختمان از مداخلات بی‌وجه مرضی و تمایلات عجیب صاحبان بنا، در تشخیص و نسخه و طرح و نقشه، شکایت میکنند. زیرا وقتی بنا شد که عموم مردم در عموم علوم از عقلی و نقلی و عملی و صنایعی نخوانده و ندانسته خود را مجاز و مختار در تصرف و اظهار نظر بدانند و تنها عقیده سلیقه‌ی خود را ملاک تشخیص و عمل قرار دهند. دیگر پیدا است که در علوم طبی و صنایع عملی که ناچار مقداری از آنها بستگی به دریافت محسوس مزاجی مریض و سلیقه مخصوص انفرادی صاحب کار دارد تا چه حد عذرشان خواسته است و حجتشان ساخته و پرداخته.

همین افراد وقتی که رادیوی منزلشان خراب شد، اینقدر عاقلشان میرسد که بجای رجوع به بقال و عطار سرگذرانشان، بیک رادیوساز بصیر متخصص رجوع نمایند (اگرچه احیاناً دیده شده است که خود دعوی مکانیکی می‌کنند و بکنند و کاو و خراب کردن بیشتر مشغول میشوند). اما در مطالب علمی و هنری حاضر نیستند که به اهل آن علم و هنر مراجعه کنند و یا لامحاله نظر و فتاوی‌ای اورا حجت شناسند و با او بمکابره و مناقشه نپردازند.

خلاصه آنکه این لجام گسیخته‌گی‌ها و سرکشی‌ها، فقط فرار از يك واقعت و حقیقت مسلم است و هر کس که پای قرآن و مقاومت ندارد، بدین معاذیر و شبهات از نوع سنت شکنی و شهادت ادبی یا تعهد و رسالت تاریخی و این قبیل توجیهاات بارد و خنك، برای عمل انحرافی خود محملی (بگمان خودتقلی) و یا لامحاله دلیلی عوام پسند پیدا می‌کند، و لاطائل خویش را در جنب طائل بگرسی قبول می‌نشانند.

آن جوانی که از اصل مایهٔ هنری به يك قوهٔ ضعیف یا ذوق اندك و حتی تظاهر بآنها اكتفا کرده و طاقت و حوصله آنرا ندارد که رنج تحصیل و مشقت آموختن را بر خود هموار کند و از آن طرف سخت آرزومند است که به کمالی از کمالات هنری بین امثال و اقران خود شناخته شده باشد. اول گمان میکند که میتواند آن کمال را در اقل اوقات ممکن بدست آورد همان-طور که دهمه چیز طالب (شرط) و کوناهای است مثل (شرط استوری) و شرطهای دیگر، و چون یاد گرفتن و آموختن با شرط قابل اندازه گرفتن نیست، به یکبار سر بعصیان و طغیان بر میدارد و میگوید اصلا اینها همه از سنتهای پوسیده و فاسیل شدهٔ قدما است، من همهٔ اینها را زیر پا می‌گذارم و می‌شکنم تا هر چه که من گفتم و من کردم هنر باشد، نه آنچه که آن کهنه پرستها و سنت پسندا می‌کنند و می‌گویند. نظیر کار آن مولانایی که از باب هوس در تعداد طلاب عموم دینی قرار داشت و چون غوره نشده می‌خواست مویز شود و مقدمات نخوانده از مؤخرات هم در گذرد و پیشوا و امام اوساط الناس گردد آمد و کاری کرد که واضح زبان عرب بقول مشهور (عرب بن قحطان) نیز جرأت چنان کاری نداشت. و گفت اصلا چه ضرورت دارد که زبان در قید قواعدی باشد که آن قواعد دست و پای مردم را هم بقید در آورد. بنا بر این من قید اعراب و سایر قیود صرفی و نحوی را از زبان عرب بر میدارم و پای این محبوس چندین صد ساله را از غل و زنجیر دست و پا گیر آزاد می‌نمایم تا هر کس هر چه دل تنگش می‌خواهد بگوید و بنویسد و سیویه‌ها و کسایبی‌ها غلط زبانی نکنند این کار را کرد تا بتواند بگوید و بنویسد «یا محمد قبل علی» و یا «علی بعد حسن» یعنی ای محمد علی و ای حسن و علی و دعوی کند که این است عربی واضح و جای حال در جایی که بازبان مردم دیگر، غیر از زبان مادری خود بشود چنین کاری کرد و قواعد طبیعی و یا وسفی آنرا بتوان باین آسانی و شاید در يك لحظه شکست دیگر عذر سنت شکنان خودمان خواسته است و کار سنت پسندان و قانون پذیران ساخته. (ادامه دارد)